

غزل انقلاب؛ دوره تازه‌ای از شکوفایی غزل

تأثیر انقلاب ۵۷ در ساختار و محتوای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و هنری ایران که به تغییراتی بنیادین منجر شد، به قدری آشکار است که نیازی به اثبات ندارد. با توجه به این تغییر همه جانبه، بدیهی است که غزل نیز در فضایی تازه و دیگرگونه قرار گرفت و تن به تغییراتی داد که نمود آن را در شمار بسیاری از غزل‌های پس از انقلاب می‌توان دید.

غزل، قالب کهنی است که بالقوه، توانایی پذیرش هرگونه محتوای و مفهومی را در چهارچوب تفکرات شاعر داراست، و شاهد این مدعا سیر بلندی است که غزل از آغاز تا به امروز داشته و محمل معانی بیشماری از جمله عشق و عرفان و اخلاق و حکمت و... بوده است. اما در دهه‌های سی و چهل، بسیاری از شاعران نوپرداز که تصور می‌کردند دگرگونی محتوای زندگی مدرن، ناگزیر به دگرگونی قالب‌ها می‌انجامد، از غزل و دیگر قالب‌های کلاسیک شعر فارسی، رویگردان شدند و به شعر نیمایی و سپید روی آوردند. البته در این میان بودند شاعرانی که همچنان، غزل را به عنوان قالب نامیرای شعر فارسی پذیرفتند و غزل‌های موثری نیز سرودند، اما توجه جدی به این قالب، پس از انقلاب ۵۷ بیشتر از گذشته شدت گرفت.

با دگرگونی باورهایی که طی سالها ذهن و روح بسیاری از شاعران را در چنبرهٔ پر قدرت خود گرفته بودند، غزل نیز پذیرای دگرگونی‌هایی شد که به هرچه کامل‌تر شدن درونمایه و ساختار آن کمک شایانی کرد. در سال‌های پیش از دههٔ ۶۰، بسیاری از باورهای دینی، تحت الشعاع مسائل و معضلات عادی و سیاسی

قرار داشتند و معمولاً آنچه که درونمایهٔ بسیاری از غزل‌ها را رقم می‌زد، یا مفاهیم صرفاً تغزلی و رمانتیک بود، و یا مضامینی مربوط به ظلم و فقر و نابرابری.

ایمان به غیب، ارادت و احترام قلبی به اولیاء و ائمه اطهار، اعتقاد به راز و رمزهای عرفانی و دینی با نگاهی عمیق‌تر و تازه، و در مجموع، سرسپردن به باورهایی که در دل و جان مثالی ما ریشه دوانده بودند، جایی در غزل پیش از انقلاب (جز در موارد معدودی) نداشتند. البته در این میان، بودند شاعرانی که تسلیم جریان شعر به ظاهر آوانگارد نشدند (مثل شهریار که یکی از نامدارترین غزلسرایان معاصر به شمار می‌رود) اما در مجموع، شاعران نوپرداز که جز به دگرگونی فرم‌ها و قالب‌ها نمی‌اندیشیدند، چندان وقعی به غزل نمی‌نهادند و به بهانهٔ کهنه‌گرایی و کهنه‌سرایی شاعران غزل پرداز، خصمانه یا بی‌تفاوت از کنار غزل عبور می‌کردند. اما غزل انقلاب، بیانگر دوره‌ای متمایز از دوران پیش، و در عین حال ادامهٔ منطقی ادوار گذشتهٔ غزل فارسی است، که می‌توان این دوره را نقطهٔ عطفی در تبلور غزل نو با زبان زندهٔ امروز به شمار آورد؛ زبانی که از ترکیبات و توصیفات که به وفور در غزل شاعران سلف یافت می‌شود، تغذیه نمی‌کند و جز به زبان امروز عنایت ندارد.

گفتنی است که غزل انقلاب، غزلی منفک و مستقل از برخی از قله‌های شاعران سلف نیست، اما ویژگی‌هایی دارد که در طی این دو دهه، درخشش بیشتری نسبت به گذشته یافته‌اند و به یک دورهٔ دیگر غزل، تشخص داده‌اند. بحث دربارهٔ غزل انقلاب، بحث مفصلی است که در این مجال کوتاه، امکان بررسی دقیق و همه جانبهٔ آن میسر نیست، پس بناگذازم، برخی از ویژگی‌های غزل انقلاب را با ارائه مثال‌هایی از شاعران معاصر که به ارزش‌های اصیل و درونی

انقلاب اسلامی، توجهی جدی و مومنانه داشتند، برمی‌شماریم:

غزل انقلاب و زبان نوین

تا پیش از فروغ، هیچ شاعری برای نزدیک کردن تصاویر شعر نیمایی و مدرن به قالب غزل، تلاش درخور توجهی نکرده بود. تنها غزلی که از فروغ در کتاب تولدی دیگر به چاپ رسید، نشانگر این واقعیت بود که اگر زبان شاعر، زنده و سیال، و تفکرش عمیق و فراگیر باشد، سد سهمگین قالب سخت و انعطاف‌ناپذیری همچون غزل را در هم می‌شکند و فضاهای تازه‌تری را بدون مزاحمت قوانین غزل، تجربه می‌کند.

غزل‌های پیش از انقلاب، به استثنای غزلی از فروغ و غزل‌هایی از منزوی، عموماً یا در سبک خراسانی بودند (اخوان ثالث) یا عراقی (شهریار) و یا تلفیقی از عراقی و زبان امروز (ه. ا. سایه). اما پس از انقلاب بعضی از شاعران جسور و هوشمندی که در روند این تغییر قرار گرفته بودند، با این طرز تفکر که می‌توان قالب‌های کهن شعر فارسی را دوباره احیاء کرد، قدم به ساخت شعر گذاشتند و نخستین غزل‌های انقلاب را که رنگ و بویی دینی و انقلابی داشت سرودند و برای شاعران پس از خود، امکان حضور در فضای جادویی غزل را فراهم کردند.

احتمالاً یکی از دلایل رویکرد وسیع شاعران انقلاب به قالب غزل، صرف‌نظر از زیبایی صوری آن که در وزن و ردیف و قافیه و صنایع جذاب لفظی و معنوی ریشه داشت، نوعی مبارزه‌جویی برای رسیدن به زبانی مردمی و در عین حال شاعرانه بود.

گفتنی است قوانین متعددی که به فخامت و صلابت این قالب کهن افزوده است، همچون موانعی محکم در برابر شاعران قد علم می‌کنند و آنان را به مبارزه می‌خوانند. اینکه شاعر، بدون درگیری متکلفانه با وزن و ردیف و قافیه، و بدون تبعیت اجباری از قوانین

سعید یوسف نیا

تأملی در غزل انقلاب

درونی غزل، مثل مراعات نظیر، قادر باشد که مکنونات خود را با روح این قالب، هماهنگ و همراه کند، کار ساده‌ای نیست.

اغلب شاعرانی که در نهان یا آشکارا ادعای شاعری داشتند، مُشت خود را با سرودن یک غزل، در برابر خواننده یا شنونده هوشیار، بازکرده‌اند. و این، نشان می‌دهد که صرف رعایت قوانین جزمی غزل، نمی‌تواند دلیل موجهی بر شاعر بودن کسی باشد که فقط با برخی از تصاویر کلیشه‌ای و یا احتمالاً وزن و عروض و قافیه آشناست.

منظور من از مبارزه‌جویی شاعران اصیلی که قصد همزیستی با این قالب جذاب و کهنسال را دارند، همانا درگیری صمیمانه با قوانین غزل، برای یکی شدن با این قوانین است، به طوری که مانع، به قانون تبدیل شود، و قانون نیز در درخشش محتوی، شفافیت حضور خود را از دست بدهد. و این مهم، میسر نمی‌شود، جز با غوطه‌ور شدن در زبانی ساده و زنده و صمیمی. به این ترتیب، شاعرانی که مشتاقانه در قالب غزل، در پی یافتن خویشتن خویش بودند، ضمن بهره‌گیری از مفاهیم والای مستتر در شعر شاعرانی چون مولانا و حافظ و عطار و... تلاش کردند تا زبان غزل را به سادگی زبان گفتار، نزدیک کنند، بی‌آنکه به اصالت شعری غزل، لطمه‌ای وارد شود:

پیش از تو آب، معنی دریا شدن نداشت
شب مانده بود و جرئت فردا شدن نداشت
در آن کویر سوخته، آن خاک بی‌بهار
حتی علف، اجازه زیبا شدن نداشت...

سلمان هراتی (از آسمان سبز)

ناگفته نماند که برخی از شاعران انقلاب، در تلاش برای رسیدن به سبک و زبانی نو در غزل، به بیواه رفتند و ضمن دور ماندن از یکپارچگی و همبستگی درونی واژگانی غزل، به دام افراط افتادند، و عجیب آنکه

این غزل‌های عمیق نما و سطحی، بشدت مورد استقبال قرار گرفتند اما مدتی نگذشت که به فراموشی سپرده شدند:

من واژگون، من واژگون، من واژگون رقصیده‌ام
من بی‌سروبی دست و پا در خواب خون رقصیده‌ام
میلاذ دانایی منم، پرواز بینایی منم
من در عروچی جاودان، از حد فزون رقصیده‌ام

نصرالله مردانی

ارتباط منطقی میان واژه‌ها و تصاویر و ترکیبات غزل، از قوانین تخلف‌ناپذیری است که نبود آن، به اصالت و مانایی غزل، لطمه‌ای جبران‌ناپذیر می‌زند، و تنها ارمغان آن، اشتغال به الفاظ است.

برای مثال در این بیت:

در شطّ سرخ آتش، نعش ستاره می‌سوخت
خون نامه نبرد است، آیین پاسداران

نصرالله مردانی

روابط میان تصاویری مثل سوختن نعش ستاره و خون نامه نبرد و شطّ سرخ آتش و آیین پاسداران، بسیار گنگ و مبهم است و تشان می‌دهد که شاعر، با دستاویز قرار دادن مضمونی، والا، به ترکیبات و تصاویری متوسل شده است که در وهله اول، قابل تأمل و جذاب می‌نماید، اما پس از اندکی توقف و تأمل، ضعف‌های آن، آشکار می‌شود.

به هر تقدیر، در کنار غزل‌های ظاهراً مدرن، و غزل‌هایی که کاملاً رنگ و بوی شعرهای قرن هفت و هشت و نه و... را داشتند، غزلی جوانه زد و بالید که هم از میراث گذشتگان سود می‌جست و هم تحت تأثیر شرایط نوین زندگی قرار داشت؛ شرایطی که بر اثر وقوع انقلاب، به دگرگونی ارزشها و هنجارهای مادی و معنوی انجامید.

سلامت و سادگی زبان غزل

تبعیت از دستور زبان نوین فارسی، با استفاده از

برخی ترفندهای کلاسیک زبان غزل، یکی دیگر از عوامل تغییر ساختار درونی غزل انقلاب به شمار می‌رود. در غزل گذشته، با بسیاری از واژه‌های کوتاه شده مواجه می‌شویم که در زبان شعر، اجازه حضور دارند، مانند ره به جای راه یا ز به جای از و... و یا برعکس، با کلماتی روبرو می‌شویم که برای جای گرفتن در وزن غزلی، نه کوتاه، که به ناگزیر بلند می‌شوند مثل شکم که به [شکم] تغییر شکل می‌داد تا غزل، با کمبود وزن مواجه نشود!

اما شاعر امروز در مواجهه با غزل تلاش می‌کند تا به سلامت زبان خدش‌های وارد نشود، و تا آنجا که ممکن است از کوتاه و بلند کردن کلمات، بپرهیزد و از دستور زبان فارسی امروز پیروی کند، و همه اینها تلاشی است که تا به امروز، درونی شده و برخی از شاعران جوان، با توسل و تأمل در غزل‌های موفقی که در دهه هفتاد سروده شده‌اند، خودآگاه یا ناخودآگاه، از اصول مزبور تبعیت می‌کنند و تا حدودی هم موفق‌اند.

اما همانطور که هر جریان اصیلی، با حضور بعضی از شاعران قشری، بعضاً به انحراف کشیده می‌شود، این اصول روشن و راهنما نیز مسخ شده و در نهایت، سادگی تبدیل به سطحی‌نگری، و مردمی بودن تبدیل به عوام‌زدگی می‌شود:

بابا جون! خواب و خیاله مهریونی نازنین

مثل په چیز محاله شادمونی نازنین

آدما بد شدن و دلای روشن همه سرد

همه بد شدن به طور ناگهونی نازنین

من که باباتم، سر خاک بابام سالی یه بار

نمی‌رم زیارت و فاتحه خونی نازنین

(سهیل محمودی، فصلی از عاشقانه‌ها)

استفاده از زبان گفتگو و محاوره در غزل، خطر کردن است و شاعری که بی‌پشتوانه حسی و زبانی، با چنین لحنی به سراغ غزل می‌رود، ناگزیر در ورطه‌ای فرو

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجله علمی-ادبی

از آسمان

سلمان هراتی

شماره ۱۰۰

تابستان ۱۳۹۵

شماره ۱۰۰

شماره ۱۰۰

شماره ۱۰۰

شماره ۱۰۰



می‌غلند که راه‌گریزی از آن نیست. غزل مزبور، صرف‌نظر از ضعف زبان و معضلات دستوری مثل «به‌طور ناگهونی» که «به‌طور» حشو و زوائد محسوب می‌شود و به‌طور کل، واژه‌های مثل «ناگهونی» هیچوقت در محاوره به‌کار برده نمی‌شود، از ضعف محتوی و نارسایی اندیشه‌ی شاعر نیز رنج می‌برد، تا جایی که پند یک پدر شاعر به دختر خویش، به‌جای آنکه سازنده و روشن و امیدوارکننده باشد، شبیه به مرثیه‌ای سرشار از بدبینی است.

غزل و انقلاب ۵۷

انقلاب غزل، با غزل انقلاب آغاز می‌شود، چرا که دگرگونی ضد ارزش‌هایی که زمانی ارزش تلقی می‌شدند، به قدری بر محتوی و ساختار و زبان غزل تأثیر گذاشت که خود مقدمه‌ای برای ظهور غزل‌هایی مانا و اصیل شد.

نطفه غزل امروز، با وقوع انقلاب بسته شد، اما از آنجایی که هنوز تفکر جای احساسات را نگرفته بود و فضای پر تنش انقلاب که توأم با هیجانی بیهوش‌آور و بهجت‌انگیز بود، فرصتی به شاعران نمی‌داد تا پا را از شعار فراتر بگذارند و به جوهره شعر نزدیک شوند. با وجود این، برخی از غزل‌هایی که درونمایه‌ای انقلابی داشت، نقطه آغازی برای غزل‌هایی شد که در دهه هفتاد و هشتاد سروده شدند.

در سالهای پایانی دهه ۶۰، غزل‌هایی در زمینه انقلاب ۵۷ سروده شد که بانگاه امروز ما به غزل، ناموفق می‌نمایند و جز تجربه‌هایی خام نیستند. اما در این میان بودند غزل‌هایی که تا حدودی موفق می‌نمودند و راه را برای غزل‌های بعدی هموار کردند:

آن شعله که چون صاعقه بی‌تاب گذشته‌ست
از خرمن اصحاب شب و خواب گذشته‌ست
همزاد کویریم، ولی سوز عطش نیست

این قافله از وسوسه آب گذشته است ...

(حسین اسرافیلی)

غزل و حماسه مقاومت

از آنجا که وقوع انقلاب و لزوم پرداختن به این حماسه دینی و سیاسی، یکی از دغدغه‌های اصلی شاعران انقلاب بود، محتوای غزل، از رهگذر انقلاب و هشت سال مقاومت در برابر بیگانگان جنگ‌طلب، به مفاهیم عرفانی و اخلاقی و دینی گره خورد تا گویای حقایقی باشد که در اعماق این واقعه بزرگ، پنهان شده بود، و این امر میسر نبود جز با زبانی حماسی و در عین حال مردمی و سرشار از عواطف انسانی:

این سیکالان که تا عرش جنون پر می‌کشند

آفتاب وصل را چون صبح، در بر می‌کشند

از دم تیغ شهادت، باده جوی وصلند

نیل اگر گردد بلا، لاجرعه‌اش سر می‌کشند ...

(ساعده باقری)

شعر انقلاب، با شعر مقاومت عجین شده است، تا جایی که بخش عمده‌ای از غزل‌هایی که طی این دو دهه سروده شده‌اند، در ارتباط مستقیم با جنگ و شهادت بوده‌اند، به همین دلیل، نظام ارزشی که در غزل، غالباً در عشق و عرفان و حکمت متمثل می‌شد، با حماسه عرفانی و دینی هشت سال مقاومت گره خورد، و ناگزیر، ساحت دیگری از واژه‌ها و تصاویر و ترکیب‌های شاعرانه و عارفانه، به روی غزلسرایان گشوده شد؛ بدیهی است حضور واژه‌ها و تصاویری که به این ساحت از کلمات تعلق داشتند، نه صرفاً برای تهییج جنگجویان، که بیانگر فرارگرفتن در شرایطی بود که بر لزوم پرداختن به مفاهیم دینی و آسمانی تأکید می‌کرد. البته بسیاری از غزل‌هایی که به انگیزه توصیف و تقدیر انقلاب و جنگ سروده شدند، به دلیل شرایط بحرانی، بیشتر به شعار پهلوی می‌زدند تا شعری اصیل و ریشه‌دار، با وجود این، غزل‌هایی در دهه هفتاد و هشتاد

سروده شد، که هم از حماسه و عرفان بهره داشت، و هم

فراتر از شعار بود و به جوهره شعر، نزدیکتر:

تا گاه رجز هجوم خواندند

بر گرده گردباد، راندند

لرزید زمین چنانکه گفتی

چندین رمه را ز جا ماندند ...

(قیصر امین‌پور)

غزل و حضرت امام (ره)

یکی دیگر از مضامینی که طی دو دهه، درونمایه برخی از غزل‌ها را رقم زد، عشق و ارادت به رهبر کبیر انقلاب، حضرت امام خمینی (ره) بود. عشق، که پیوندی ناگسستنی با غزل داشت، در نسبت با شخصیتی که هم به لحاظ دینی و عرفانی، و هم به لحاظ سیاسی و اجتماعی، عظمت غیرقابل انکاری داشت، رنگ دیگری به خود گرفت و موجب ظهور غزل‌هایی شد که در ماندگاری آنها تردیدی نیست:

هلا روز و شب، فانی چشم تو

دل‌م شد چراغانی چشم تو

به مهمان، شراب عطش می‌دهد

شگفت است مهمانی چشم تو

پر از مثنوی‌های زندانه است

شب شعر عرفانی چشم تو ...

(سید حسن حسینی)

اگر به دایره واژگان غزل مزبور، نگاهی گذرا داشته باشیم، نسبت آنها را با عرفان و زبان امروز در می‌یابیم. ستایش بزرگان در غزل، اگرچه سابقه‌ای دیرینه دارد، اما برخوردی از این دست که ضمن بهره‌گیری از تصاویر مؤثر عاشقانه و عارفانه، سرشار از سادگی و صمیمیت و در عین حال نسبت‌های جذاب میان واژه‌ها و تصاویر است، در این دوره نمود بیشتری می‌یابد.

نزدیکی غزل به محیط زندگی شاعر

یکی از ویژگیهای غزل گذشته، مجرد بودن از



زندگی اجتماعی و محیط زیست او بود. در حقیقت، دنیای تجربیدی و درونی شاعر غزلسرا، به او مجال نمی‌داد تا با دنیای اطرافش، رابطه‌ای نزدیک و قابل توصیف ایجاد کند، چرا که به گمان برخی از شاعران منتقد، قالب غزل، توانایی تحمل این بار را ندارد، و تنها قالب سپید و نیمایی است که می‌تواند زندگی بیرونی شاعر (چه شهری و چه روستایی) در شکل ناموزون و تکه تکه خود به تصویر بکشد، نه غزل که تحت سیطره تساوی مصارح و وزن و ردیف و قافیه است. عشق، هم به معنای مجازی و هم به معنای حقیقی آن، توجه شاعر غزلسرا را به قدری معطوف به خود کرده بود که کمتر جایی برای حضور شاعرانه محیط زندگی شاعر در غزل باقی می‌ماند. اما غزل دهه هشتاد، در نسبت نزدیک با محیط زندگی شاعر رشد کرد و با واقعیت حیات مادی او رابطه‌ای درونی به وجود آورد. اما نکته اینجاست که واقعیت زندگی شاعر، در حقیقت درونی و آرمانی او که جز عشق نبود، مستحیل شد و رنگ تازه‌ای به خود گرفت.

غزل زیر، نمونه زیبایی از غزل این دوره است که واقعیت و حقیقت زندگی شاعر را در زبانی یکدست و با لحنی صمیمی و صادق به تصویر می‌کشد، تا نفس باقی است ای عشق جلالی، سبز باشی لحظه لحظه در نفسهایم بیالی، سبز باشی شاخه‌های روحت از قحط شکوفه در امان باد زنده باشی! در هجوم هیجسالی، سبز باشی (هادی سعیدی کیاسری)

شاعر، بی‌آنکه با وزن و ردیف و قافیه کلنجار برود و تحت سیطره این قالب قرار بگیرد، جانمایه زندگی‌اش را به قدری صمیمانه به تصویر کشیده است که خواننده حساس و هوشمند را عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌دهد، خصوصاً اگر خواننده، فضایی را که شاعر به تصویر کشیده است خود از نزدیک دیده و زیسته باشد.

این ویژگی، یعنی حضور عشقی انسانی و طبیعی در به هم آمیختگی حقیقت و واقعیت حیات ملموس شاعر که در زبانی یکدست و لحنی ساده و صادق رخ نموده است، خصوصیتی است که در مائایی غزل امروز نقش بسزایی دارد.

و همین شاعر، که روستای سبز شمال را نزدیکترین قطعه زمین به آسمان و ستارگان می‌داند، در مواجهه با شهر و زیستن در میان آدمها و مکعب‌های سیمانی، واقعیتی دیگر را تجربه می‌کند، که ناشی از عدم تجانس روح و ذهن او با این محیط تازه و خفقان‌آور است:

نه آشنا و نه دشمن، سلام و دیگر هیچ
تو ماندی و شب من، سلام و دیگر هیچ
تو ماندی و من در خواب سنگی این شهر
دو تکه ابر سترون، سلام و دیگر هیچ
(هادی سعیدی کیاسری)

سخن آخر

بحث درباره غزل انقلاب و خصوصیات آن، اگرچه در یک نوشتار کوتاه به پایان نمی‌رسد، اما به عنوان سخن آخر باید گفت که غزل انقلاب، بالقوه توانایی آن را دارد که ضمن بهره‌گیری مؤثر و عمیق از تمام امکانات فکری و زبانی گذشته، قدم به ساحتی بگذارد که دغدغه‌ها و نیازهای انسان امروز را با تمام ریشه‌هایش به تصویر بکشد. غزل انقلاب، غزل انتظار است و حسن ختام این نوشتار ابیاتی از غزل موعود است:

تنها گواه پرسهام در جستجوی آخرین موعود
از کوچه آئینه تا بن بست حیرت، سایه من بود
آن سوتر از یاد و عطش، با آب و آتش هم‌عنان بودم
همراه با من، آفتاب خسته، خونین راه می‌پیمود
(یوسفعلی میرشکاک)